

چهار میثاق

کتاب خرد سرخ پوستان تولک

د. یگول روئیز

انتشارات
آتیس

سرشناسه	روئیز، میگل، ۱۹۵۲ - م.
عنوان و نام پدیدآور	Ruiz, Miguel
مشخصات نشر	چهار میثاق: کتاب خرد سرخپوستان تولتک/ دن میگوئل روئیز؛ مترجم فرزاد حبیبی اصفهانی. تهران: انتشارات آتیس، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۱۰۰ ص: ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک	۹۷۸-622-6611-44-2
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	عنوان اصلی: The four agreements: a practical guide to personal freedom, c1997.
یادداشت	کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت منتشر شده است.
موضوع	راه و رسم زندگی
موضوع	Conduct of life
موضوع	فلسفه تولتک - مطالب گونه گون
موضوع	Toltec philosophy -- Miscellanea
شناسه افزوده	حبیبی اصفهانی، فرزاد، ۱۳۳۲ -، مترجم
رده بندی کنگره	۷-۲۱۵۸۱
رده بندی دیویی	۷۰۲/۹
شماره کتابشناسی ملی	۷۳۹۰۱۱

انتشارات
آتیس

دفتر انتشارات و فروش: خیابان فلسطین، خیابان لبافی نژاد، نرسیده به خیابان
دانشگاه طبقه اول پلاک ۱۱۵ تلفن: ۶۶۵۸۸۱-۰۶ ۶۶۴۹۸۳۰۰

چهار میثاق

- | | |
|---------------------------|------------------------------|
| ♦ مولف: دن میگوئل روئیز | ♦ مترجم: فرزاد حبیبی اصفهانی |
| ♦ مدیر فنی: علیرضا فرهنگد | ♦ ناشر: آتیس |
| ♦ صفحه آرا: زهرا بیات | ♦ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه |
| ♦ طراح جلد: تکتم سلمانی | ♦ شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۱۱-۴۴-۲ |
| ♦ نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸ | ♦ چاپ و صحافی: گنج شایگان |

کلیه حقوق مادی و معنوی محفوظ است.

فهرست مطالب

۴	درباره نویسنده.....
۶	تولتک.....
۸	مقدمه.....
۸	آینه دودی.....
۱۲	اهلی شدن و رؤیای کره.....
۲۷	پیش درآمدی بر رؤیایی.....
۳۱	میثاق اول.....
۴۵	میثاق دوم: هیچ چیز را به خود نکیر بد.....
۵۵	میثاق سوم: تصورات یهوده نکنید.....
۶۵	میثاق چهارم: همواره تا آنجا که می توانید، تلاش کنید.....
۷۷	راه تولتک ها به سوی آزادی.....
۷۷	شکستن میثاق های قدیمی.....
۸۷	هنر دگرگونی.....
۸۷	رؤیای دقت دوم.....
۹۱	انضباط جنگجو.....
۹۶	تشریف به مرگ.....
۹۶	در آغوش کشیدن فرشته مرگ.....

مقدمه

آینه دود

سه هزار سال پیش، آدمی درست شبیه من و شما نزدیک شهری زندگی می کرد که میان کوه ها محصور بود. او آموزش می دید تا دانش اجدادش را بیاموزد و حکیم شود. اما هرگز به آنچه که می آموخت قناعت نمی کرد. همواره بر این باور بود تا باید به زودتر به آینه دود رجوع داشته باشد.

یک روز هنگام استراحت در غار، در رؤیایش دید که بدن خفته اش را تماشا می کند. آن غار را ترک گفت. راه و ستارگان در آسمان می درخشیدند و آن هنگام بود که اتفاقی در اعماق وجودش رخ داد که زندگی اش را برای همیشه دگرگون کرد. به دستش نگاه بست، وجودش را احساس کرد و صدای خودش را شنید که می گفت: «من زنده ام. از ستارگان درخشان به وجود آمده ام.»

دوباره سربلند کرد و به تماشای ستارگان نشست. این بار دریافت که ستاره ها نیستند که نور را پدید می آورند، بلکه نور است که ستارگان را می آفریند.

آنگاه گفت: «هرچه هست، زنده است و جان دارد. نور پیام آور حیات

است و چون جان دارد، پس تمام اطلاعات را در خود دارد.

سپس دریافت که گرچه از ستاره‌ها آفریده شده، اما از آن ستارگان نیست، بلکه میان آن ستارگان است. آنگاه آن ستارگان را تونال و نور میان آن‌ها را ناوال نامید و خالق هماهنگی میان آن دو را «زندگی» و «نیت» دانست که بدون زندگی، امکان وجود تونال و ناوال وجود ندارد. زندگی، نیروی مطلق و آفریننده همه چیز است.

و در این باور رسید که همه چیز در عالم هستی، جلوه‌گاه خالق زنده است که او را خدا می‌نامیم و اگر می‌توانیم نور را ببینیم، به علت این است که ادراک مان از نور است. همچنین دریافت که ماده، آینه است که نور را منعکس می‌دهد و صو‌هایی می‌سازد که همه از نور هستند. عالم هستی به مه‌ای می‌ماند که از نور زده می‌شود و حقیقت را ببینیم، حال آن که وجود واقعی ما عشق و نور خالص است.

درک این مطالب، مس‌زندگی او را تغییر داد. وقتی حقیقت را شناخت و با آن بصیرت به انسان‌ها، صبیعه و جهان اطراف خود نگریست و از آنچه که دریافت، شگفت‌زده شد. او خود را در همه چیز یافت و وجودش را در نوع بشر، حیوانات، گیاهان، آب و باران، بره و زمین دید و همچنین متوجه شد که جهان هستی، ترکیبی است از تونال و ناوال که در آنچه که هست، تجلی یافته و به آن‌ها حیات بخشیده است.

و در آن لحظه‌ای که به این واقعیت دست یافت، ه‌جان‌ده و سرشار از آرامش شد. برای بازگوکردن آن به دیگران، آرام و قرار نداشت. اما هرچه کرد، دیگران از درک آن عاجز بودند و هر قدر کوشید، نتوانست منظورش را به آن‌ها بفهماند. البته دیگران تغییر را در او می‌دیدند. به چشمانش که می‌نگریستند، در آن نوری دلنشین می‌یافتند و از لحن صدایش متوجه می‌شدند که به آنچه که رسیده، چیزی جز حقیقت محض نیست. این را

هم فهمیده بودند که او دیگر هرگز درباره کسی قضاوت نمی کند.
و درک کلمه: او دیگر شبیه هیچ کس نبود.

به خوبی دیگران را درک می کرد، اما دیگران از درک او عاجز بودند، فقط به این باور رسیدند که او مظهری از خداست و هنگامی که این را شنید، لبخندی زد و گفت: «واقعیت دارد. من جلوه‌ای از نیروی الهی هستم، اما شما هم از این موهبت برخوردارید و از این نظر، هیچ فرقی با یکدیگر نداریم. هم من و هم شما، همگی مظهری از خداییم.»

۱۰ باز هم کسی او را درک نمی کرد و حرف‌هایش را نمی فهمید. همچنین دید که او همچون آینه‌ای برای سایرین است که می‌توانند خودشان را در آن ببینند. همان‌طور که او خود را در دیگران می‌دید. آنگاه به این باور رسید که همه در رؤیا زندگی می‌کنند و نمی‌دانند واقعاً کیستند. کسی نمی‌توانست خود را مانند او ببیند، زیرا هاله‌ای ضخیم از مه، میان این آینه‌ها وجود داشت که از تفسیر تصاویر نور یا همان تفسیر رؤیای آدمیان، شکل گرفته بود.

بعد متوجه شد که آنچه را که آمرخته، در برابر او فروموشی خواهد سپرد. تصمیم داشت آنچه را که دید، باطر بسپارد. این بود که تصمیم گرفت خود را آینه دودی بنامد تا هرگز فراموش نکند که هر ماده‌ای یک آینه است و هاله دود میان آن‌ها، همان چیزی است که اجازه نمی‌دهد بدانیم کیستیم.

او می‌گفت: «من یک آینه دودی هستم، من در همه شب، خود را دیده‌ام، اما اگر نمی‌توانیم خود را از دیگران متمایز کنیم، به خاطر وجود هاله دودی است که آینه‌ها را دربر گرفته، اما این دود، تصویری بیش نیست. آینه، شما هستید که رؤیا می‌بیند.»